

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر ، ساختمان سوسیالیسم در شوروی آن طور که بود
و نه آنطوری که امپریالیست ها جعل و تحریف کرده اند

(12)

توطئه بزرگ علیه اتحاد جماهیر شوروی

مایکل سیرز- آلبرت کان

کتاب سوم : ستون پنجم در روسیه

برگردان : الف نسیم

قتل با ضمانت

فهرستی که دست راستی‌ها و بلوک ترترسکیست در آن نام کسانی را که میخواستند ترور کنند، شامل افراد زیر میشد:

استالین، وروشیلوف، کیروف، منشینسکی، مولوتف، کویبیشنف، کاکانوویچ، گورکی و شدانوف. این افراد به خوبی محافظت میشدند. (دولت) اتحاد جماهیر شوروی طی سال‌های متمادی تجارب بسیار تلخی از تروریست‌ها داشت و یاد گرفته بود که همیشه هوشیار باشد. یاگودا از این جریان به خوبی اطلاع داشت. وقتی یکی از سازمان دهندگان عملیات تروریستی دست راستی‌ها به نام ینوکیدزه (Jenukidse) به یاگودا اطلاع داد که بلوک ترترسکیست - زینویفیسیت قصد ترور کیروف را دارند، او در ابتدا با این تصمیم مخالفت کرد. او توضیح داد:

" من به آنها اخطار دادم که انجام یک چنین عملیاتی نه تنها امکان داشت که موقعیت من را به خطر اندازد، بلکه موجودیت تمام سازمان را به زیر سؤال میبرد. من به ینوکیدزه گفتم که راه‌های آسان تری هم وجود دارد و به او یاد آوری کردم که چگونه منشینسکی به وسیله‌ی پزشکان به قتل رسید. ینوکیدزه به او جواب داد که ترور کیروف باید طبق نقشه عملی میشد و این که ترترسکیست‌ها و زینویفیسیت‌ها انجام این عمل را به عهده گرفته بودند و این وظیفه‌ی ما بود که هر نوع مانعی را از سر راه آنها برمیداشتیم. و در مورد شیوه‌ی آسان تر ترور که به وسیله‌ی دکتر انجام میشد، ینوکیدزه گفت که مرکزیت قصد داشت مسئله را مورد بحث قرار بدهد و در این جریان تعیین کند که رهبران دولت و حزب چگونه باید از میان برداشته میشدند."

در یکی از روزهای پایانی آگوست سال ۱۹۳۴ یکی از اعضای جوان سازمان سری دست راستی‌ها به نام بنیامین آ. ماکسیموف، به دفتر ینوکیدزه در کرملین احضار شد. در سال ۱۹۲۸ ماکسیموف در کلاس‌های "مدرسه‌ی مخصوص مارکسیستی" که توسط بوخارین در مسکو اداره میشد، شرکت کرده بود. بوخارین او را برای انجام عملیات تروریستی سازماندهی کرده بود. ماکسیموف جوانی بود با هوش و با شهامت که به وسیله‌ی رهبران دست راستی با دقت تعلیم داده شده بود. او پس از پایان تحصیلاتش در مشاغل سری مختلفی انجام وظیفه کرده بود. وقتی به دفتر ینوکیدزه احضار شد، او منشی مخصوص والرین و. کویبیشنف بود. کویبیشنف در آن زمان ریاست بالاترین شورای اقتصادی در شوروی را عهده دار بود و در ضمن یکی از اعضای دفتر حزب کمونیست و از همکاران و از دوستان بسیار نزدیک استالین به حساب می آمد.

ینوکیدزه به ماکسیموف اطلاع داد که " دست راستی‌ها قبلا بر روی این مسئله حساب کرده بودند که دولت روسیه را از طریق سازماندهی بعضی از نیروهای ضد روسی، بخصوص کولاک‌ها سرنگون کنند ، ولی در حال حاضر شرایط تغییر کرده بود و باید به صورت فعالانه تری برای رسیدن

به قدرت عمل می‌کردند". او روش جدید تروریست‌ها را توضیح داد. پس از مشورت با ترسکیست‌ها ، او گفت، دست راستی‌ها تصمیم گرفته بودند که با عملیات تروریستی تعدادی از مخالفان سیاسی خود را از میان بردارند. ینوکیدزه گفت: روش جدید شامل "صدمه زدن به سلامت آنها بود". این روش، "مطمئن‌ترین راه بود، چرا که نه تنها در ظاهر فقط یک بیماری ساده به نظر می‌آمد، بلکه از این طریق دست راستی‌ها می‌توانستند به فعالیت‌های سری و تروریستی خود ادامه بدهند".

ینوکیدزه ادامه داد، همه چیز قبلاً آماده شده بود. او برای ماکسیموف گفت که یاگودا تمام این عملیات را برنامه ریزی کرده بود و تمام تروریست‌ها تحت حمایت او بودند. و آنها قصد داشتند که برای ترور کویبیشنف از ماکسیموف به عنوان منشی او، استفاده کنند. کویبیشنف از یک بیماری بسیار جدی قلبی رنج می‌برد و توطئه گران قصد داشتند که از این قضیه استفاده کنند.

ماکسیموف از این درخواست آنها کمی ناراحت شد و علائم تردید در صورت او ظاهر شد.

چند روز بعد ماکسیموف دوباره به دفتر ینوکیدزه احضار شد. اگر چه این بار ترور کویبیشنف با دقت کامل مورد بحث قرار گرفته بود. نفر سومی هم در گوشه‌ی اتاق نشسته بود. نفر سوم در طی تمام مکالمات کلمه‌ای حرف نزد، اما ماکسیموف هرگز چهره کسی را که در اتاق نشسته بود فراموش نکرد. او یاگودا بود.

ینوکیدزه به ماکسیموف گفت: چیزی که از شما در خواست میشود، اولاً این که شما شرایط را طوری آماده کنید که آنها (دکترهای یاگودا)، مریض را به راحتی و متوالیاً ملاقات کنند، و دوماً، در صورت بدتر شدن حال بیمار، در احضار دکتر عجله نکنید، و در صورت لزوم هیچ دکتری را به جز دکتر معالج او خبر نکنید.

طی پانز سال ۱۹۳۴ وضعیت جسمانی کویبیشنف به شدت خراب شد. او درد شدیدی داشت و نمی‌توانست کار کند.

دکتر لویین بعدها روشی را که به دستور یاگودا برای هر چه شدیدتر کردن بیماری کویبیشنف به کار برده بود را این چنین توضیح داد:

"ضعیف‌ترین قسمت بدن کویبیشنف، قلب او بود و این قسمت از بدن او بود که ما حمله خود را بر روی آن متمرکز کرده بودیم. ما از قبل می‌دانستیم که او از یک بیماری قلبی رنج می‌برد. او از درد عضلات قلب، التهاب قلب، و حمله‌های آنژیینی رنج می‌برد. در چنین شرایطی، باید به قلب کمک کرد و از تمام فعالیت‌هایی که آن را تحریک میکند خودداری کرد، چرا؟! در غیر این صورت به قلب فشار می‌آید و باعث هر چه ضعیف‌تر شدن آن میشود. در مورد کویبیشنف ما طی یک دوره‌ی طولانی از روش‌هایی استفاده کردیم که قلب او را هر چه بیشتر تحریک میکرد، تا این که او به آسیای مرکزی مسافرت کرد. از آگوست تا سپتامبر یا اکتبر ۱۹۳۴ از روش‌هایی که فعالیت قلب او را بالا می‌برد استفاده کردیم و در کنار آن بدون وقفه به او آمپول‌های عصاره‌ی مخصوص غده مترشحه داخلی تزریق شد و این باعث شد که او هر چه بیشتر به تنگی نفس دچار میشد و حملات بیشتری با فاصله‌های کم به او دست میداد."

ساعت ۲ بعد از ظهر ۲۵ ژانویه سال ۱۹۳۵ کویبیشنف در دفتر کار خود در شورای کمیساریای خلق در مسکو به یک حمله‌ی قلبی دچار شد. ماکسیموف که در آن لحظه در دفتر کار او بود.

او قبلاً از دکتر لویین دستورالعملی گرفته بود که بر اساس آن اگر کویبیشنف به حمله‌ای دچار شد، باید در وحله‌ی اول آرامش را حفظ کند و بعد این که وظیفه دارد که برعکس عمل کند. او کویبیشنف را متقاعد کرد که به خانه برود.

کویبیشنف که مثل یک مرده‌ی رنگ پریده بود با زحمت زیادی راه افتاد و از دفتر خود بیرون آمد. ماکسیموف بلافاصله به ینوکیدزه تلفن زد و برای او جریان را تعریف کرد. رهبر دست راستی به ماکسیموف گفت که آرام باشد و دکتر را خبر نکند.

کویبیشنف با درد شدیدی خود را به خانه‌اش رساند. آهسته و در حالی که از درد شدیدی رنج می‌برد از پله‌ها برای رفتن به آپارتمان‌ش که در طبقه‌ی سوم بود بالا رفت. پیشخدمت او، او را جلوی

در خانه دید. نگاهی به او انداخت و بلافاصله به دفتر او تلفن زد و خبر داد که او در وضع بدی به سر میبرد و احتیاج فوری به دکتر دارد. اما قبل از آمدن دکتر، کویبیشنف مرده بود.

"ضرورت تاریخی"

یکی از وحشتناک ترین جنایاتی که زیر نظر یاگودا انجام شد، قتل ماکسیم گورکی و پسرش پشکوف بود.

گورکی وقتی به قتل رسید ۶۸ سال داشت. او نه به عنوان بزرگ ترین نویسنده زنده روسی، بلکه به عنوان یک انسان دوست بزرگ معروف و مورد احترام تمام مردم جهان بود. او از سل ریوی و بیماری قلبی رنج میبرد.

دستگاه تنفسی پسر او پشکوف، به طور ارثی، بسیار حساس و آماده دریافت بیماری های ریوی بود.

گورکی و پسر او از بیماران دکتر لُوین بودند.

ترور گورکی و پسرش پس از توافق کامل میان دست راستی ها و ترسکیست ها به وسیله ی یاگودا انجام شد. سال ۱۹۳۴ یاگودا تصمیم خود را به دکتر لُوین اطلاع داد و به او فرمان داد که آن را عملی کند.

یاگودا به لُوین گفت: گورکی کسی است که با کله گنده های حزب رابطه ی نزدیکی دارد، از کسانی است که صد در صد موافق برنامه های سیاسی دولت است، با وفاترین آدم به استالین است و مردی است که هرگز طرف ما را نخواهد گرفت. و حتما میدانید که حرف های او چه اهمیتی در داخل و خارج از کشور دارد و با حرف هایش چه ضربه ای می تواند به ما و جنبش ما بزند. شما باید انجام این مأموریت را به عهده بگیرید و مطمئن باشید که بعد از به قدرت رسیدن اپوزیسیون پاداش خوبی به شما داده خواهد شد.

وقتی دکتر لُوین برای انجام این مأموریت علائم نگرانی از خود نشان داد، یاگودا ادامه داد:

- نیازی به عصبانی شدن نیست، شما باید متوجه باشید که این مأموریت یک ضرورت تاریخی در یک لحظه تاریخی است. یک مرحله ی تاریخی که ما باید طی کنیم، و ما باید این مرحله ی تاریخی را با هم طی کنیم. شما می آید که با چشم های خود شاهد این جریانات باشید، و باید ما را با تمام امکاناتی که در اختیار دارید، کمک کنید.

با این که گورکی مسن بود ولی به شدت مورد تنفر ترسکیست ها بود و آنها از او می ترسیدند. نامه بر ترسکیست ها، سرگنی بسانف تعریف کرد که ترسکی در همان اوایل ماه جولای سال ۱۹۳۴ برای او گفته بود که: "گورکی از دوستان بسیار نزدیک استالین است. او نقش بزرگی برای جلب افکار عمومی به نفع شوروی در همه ی دنیا و بخصوص در دنیای آزاد اروپای غربی بازی میکند. روشنفکرهایی که تا به حال از ما پشتیبانی کردند به همت و فعالیت گورکی از ما فاصله میگیرند. به همین دلیل من به این نتیجه رسیدم که گورکی باید از سر راه ما برداشته شود. به صورت کاملاً سری به پیاتاکوف بگویند که باید گورکی را ترور کرد."

تروریست ها و فاشیست های مهاجر روسی هم که با نازی ها همکاری میکردند، گورکی را به عنوان یکی از رهبران روسی در لیست اسامی خود داشتند و میخواستند که او را بکشند.

در اول نوامبر سال ۱۹۳۴ مقاله ای به شرح زیر در روزنامه سا روییا که متعلق به سازمانی فاشیستی به نام "انجمن تازه متولد شده روسی" بود و در بلگراد پایتخت یوگسلاوی منتشر میشد، آمده بود:

"کیروف باید در لنینگراد ترور بشود. ما باید کوسیور و پوستیسیاو را نیز در جنوب روسیه ترور کنیم. برادران، فاشیست، اگر شما نمیتوانید استالین را بکشید، به جای آن گورکی، پوتن دمیان بدینی و یا کاکانوویتی را بکشید!"

یاگودا تنها به خاطر انگیزه‌های سیاسی نبود که میخواست پسر گورکی را از سر راه خود بردارد. او دلایل خود را برای یکی از توطئه‌گران این چنین توضیح داد که مرگ پسر گورکی، میتواند ضربه بزرگی به گورکی زده و او را به "آدمی بی مصرف" تبدیل کند. ولی وقتی یاگودا در سال ۱۹۳۸ او را در دادگاه محاکمه میکردند، از دادن توضیح در مورد علل قتل پسر گورکی در ملاء عام خود داری کرد. او تقاضا کرد که این کار را پشت درهای بسته انجام دهد. سفیر دیویس در کتاب خود به نام "ماموریت در مسکو" این توضیح نسبتاً منطقی را در مورد انگیزه‌های قتل پسر گورکی داد: "بر اساس شایعاتی، یاگودا عاشق همسر زیبای پسر گورکی بود. .."

پشکوف قبل از ترور پدرش به قتل رسید. دکتر لُوین بعدها توضیح داد: "سازمان بدن او سه نقطه‌ی ضعف داشت، که ما میتوانستیم از آنها به آسانی استفاده کنیم: مجراهای عروقی بسیار حساس قلب، دستگاه تنفسی که از پدرش به ارث برده بود. قسمتی که ارتباطی با مرض قند نداشت ولی با این حال خیلی حساس بود، و بالاخره سیستم عصبی غیر فعال. اگر چه نوشیدن شراب، حتی به مقدار کم برای او مضر بود، ولی او اهمیت نمیداد و در نوشیدن آن افراط میکرد."

دکتر لُوین با دقت کامل بر روی این قسمت‌های حساس کار میکرد. اواسط آوریل سال ۱۹۳۴ پسر گورکی به سرما خوردگی شدیدی دچار شد. این سرماخوردگی به تدریج تبدیل به ذات الریه شد. ولی وقتی معلوم شد که او رو به بهبودی بود، یاگودا خیلی عصبانی شد.

او با عصبانیت فریاد کشید. - لعنت به شما باد! اینها میتوانند با داروهایشان جان یک آدم سالم را بگیرند ولی نمیتوانند یک آدم مریض را بکشند!
اما با کوشش‌های زیاد دکتر لُوین، به گفته‌ی خودش آن نتیجه‌ای که انتظار میرفت به دست آمد. او بعدها تعریف کرد:

"بیمار به شدت ضعیف شده بود، قلب او وضعیت بدی داشت و دستگاه عصبی همان طور که همه میدانند، نقش بسیار بزرگی در رابطه با بیماری‌های عفونی بازی میکند. او تمام نیروی خود را از دست داده بود و بیماری او ناگهان به صورتی جدی وضعیت او را تغییر داد. در ادامه، بیماری او بدتر و بدتر شد و آن به این دلیل بود که داروهایی که می توانست به بهبود او کمک کند استفاده نشد و بر عکس داروهایی که او را ضعیف تر میکرد مورد استفاده قرار گرفت. و بالاخره او در 11 ماه می به خاطر بیماری ذات الریه درگذشت."

ماکسیم گورکی هم با همان روش به قتل رسید. البته مسافرت‌های پی در پی و دوری او از مسکو و دکتر لُوین، تا مدتی زندگی او را نجات داد. اما در آغاز سال ۱۹۳۵ فرصتی که دکتر لُوین مدتها منتظرش بود بدست آمد. گورکی در مسکو به بیماری آنفولانزا دچار شد. دکتر لُوین عمداً وضعیت جسمانی او را بدتر کرد، و دقیقاً مانند پشکوف به بیماری ذات الریه دچار شد و به این وسیله دکتر لُوین یک بار دیگر یک بیمار دیگر را به قتل رساند:

"در مورد آلکسی ماکسیموویچ گورکی ما از داروهایی مثل کامفر، کوفنین، کاردیاسول و دیاگالن استفاده کردیم که هیچ گونه شک و شبهه‌ای ایجاد نمیکرد و در ضمن میشد آنها را برای تحریک حرکات قلب مورد استفاده قرار داد. ما کاملاً اجازه داریم که از این داروها برای درمان تعداد زیادی از بیماری‌های قلبی استفاده کنیم. اما در این مورد، ما عمداً در استفاده از آنها زیاده روی کردیم. برای مثال در عرض ۲۴ ساعت ۴ آمپول کامفر به او تزریق شد. این مقدار برای او بسیار زیاد بود. و پس از آن دو آمپول از داروی دیاگالن، به اضافه ۴ آمپول کوفنین به اضافه دو آمپول از داروی استریکنین."

در 18 ژوئن 1936 نویسنده بزرگ روسی درگذشت.

* * * * *

جمع‌بندی از این بخش :

ضد سوسیالیست های ترسکیستی و دست راستی جهت رسیدن به مقاصد پلید خویش از هیچ شگرد و شیوه جنایتکارانه دریغ نکردند تا جایی که با تعلیم و تربیت غیر انسانی، جوانان پر شور نا آگاه را به شرورترین انسانهای های جنایتکار سقوط دادند . آنان بمنظور رسیدن به اهداف شومشان از قتل با ضمانت و یا بهتر است گفته شود از مرگ خاموش با شکنجه های وحشتناک تدریجی توسط دارو های مخرب هیچ ابایی نداشتند .

یکی از وحشتناک ترین جنایاتی که زیر نظر یاگودا توسط باند دست راستی ها و ترسکیست ها صورت پذیرفت، قتل ماکسیم گورکی و پسرش پشکوف بود . قتل نه تنها یکی از بزرگ ترین نویسندگان تاریخ بشری ، بلکه قتل انساندوست ترین مرد تاریخ جهان به همان شیوه رذیلانه " مرگ خاموش " بوقوع پیوست . به شیوه ای که امروزه هزاران تن از انسانها در زندانهای ابوغریب ، کوآنتا ما لا و اوین ، به قتل می رسند .

ترسکی که بعد از سقوط به منجلا ب ارتجاع بمثابه دست دراز شده امپریالیست ها عمل می کرد ، جهت فرا رسیدن چنین روزی (قتل گورکی) لحظه ای آرام و قرار نداشت . وی (ترسکی) سرانجام با قتل بزرگترین مرد انساندوست جهان، کینه پست حیوانی باند فاشیست ها و نازیست ها را- ولی این بار تحت لوای " ماموریت ضروری تاریخی " بعنوان سیاهترین قتل تاریخ بشری بانجام رساند .

شایان توجه است که ترسکیستها- فاشیست ها و نازیست ها ، این مخوف ترین قتل تاریخی را چون همیشه بگردن " دستگاه استبداد استالین " انداختند . همانگونه که ترسکی پست فطرتانه ، مرگ لنین را ناشی از " سم استالین " شایع نمود .

شاید بر ملا گشتن بخش کوچکی از اعمال بغایت جنایتکارانه ترسکیست ها سببی گردد تا بلکه کمونیست های سخت سر ، ولی معتقد ، بخود آیند و جهت رهائی از شبکه عنکبوتی دام ترسکیستی تکانی جانانه را طریقه آیین خود سازند .

.....

بهمن ادیب 2007/03/25